



# دانش

روزنامه علمی و ادبی  
تاسیس در سال ۱۳۲۸ خورشیدی  
شماره چهارم سال اول  
۱۳۲۸ خورشیدی

ژوئیه ۱۹۴۹ =

تیر ۱۳۲۸

سال اول - شماره چهارم

رب اشرح لی صدری ویرلی  
امری و احلل عقدة من لسانی

## يك بحث بر عليه « عليه وله »

تاچندی پیش همه بر علیه و بله میگفتند و مینوشتند. دادرس مینوشت داد گاه بر علیه فلان و بله بهمان رای میدهد. دیگران نیز چنین میگفتند و مینوشتند. این بود و بود تا ذوق ادبی برخی غوره ادیبان گل کرد و بجای بر علیه و بله که نادرست مینداشتند علیه وله گفتند و نوشتند. کم کم رواج یافت بگویند و بنویسند داد گاه علیه فلان وله بهمان رای داد همه از هم کورانه پیروی میکردند. اینجا و آنجا بخود نمائی می نشستند این دو واژه را پیش میکشیدند و برتری میفروختند. کار بجائی رسیده بود که در داد گاه و کیل یکطرف از همه جا که در میماند همین را بر و کیل طرف دیگر خرده میگرفت که چرا بر علیه گفتی این را هم بحساب دلیل دعوا میگذاشت. روزنامه نویسها هم نسنجیده این را پسندیدند و در نوشته ها علیه وله بکار بردند. دلایشان اینست که «علی» خود به معنی «بر» است پس افزودن «بر» بس «علی» حشوی است قبیح و لی این دلیل چنانکه خواهیم نمود بسیار خام است. ماهمین دلیل را که خود پذیرفته اند بزبانشان بکار میبریم و میگوئیم باین دلیل ضمیر متصل «ه» را نیز از ته «علیه» باید انداخت زیرا ضمیر متصل وقتی بکار است که جانشین اسم یا ضمیر منفصل گردد با بودن اسم یا ضمیر منفصل «او» آوردن ضمیر متصل «ه» نیز حشوی است قبیح. این هم غلط است که بگویند داد گاه علیه فریودن یا علیه او رای داد پس بهمین دلیل باید «ه» را هم از ته علیه وله انداخت و گفت: «داد گاه علی فلان و لبهمان» یا «علی او و لاو» رای داد با اینکه هیچ خشکه ادیب هم اینرا نمی

پدید اینان «بر» را بسر علیه دیده اند ولی «ه» را به آن ندیده اند.

باید دانست نه تنها در زبان پارسی که در هر زبان گاه يك کلمه مرکب را از زبانی دیگر میگیرند و مانند يك کلمه مفرد در زبان خود بکار میبرند جزء جزء کلمه در این زبان معنی ندارد اگر چه در زبان اصلی معنی دارد و بطور کلی وقتی کلمه یا عبارتی از زبانی بزبانی دیگر می رود مرز لفظی یا معنوی خود را از دست میدهد گاهی نوع یا عدد خود را نیز تغییر میدهد.

ماجرای در عربی جمله است بمعنی آنچه روی داده بد یا خوب ولی در پارسی اسمی است مفرد بمعنی حادثه «پیش آمد بد» ماجراجو یعنی حادثه جو در عربی دو جزء ماجری معنی میدهد ولی در پارسی دو جزء آن جدا جدا معنی نمیدهد که مجموع دو جزء بصورت يك کلمه رویهم معنی دارد انهم معنی تنگتر از معنی عربی

کلمه لا ابالی در عربی فعل اول شخص مفرد است بمعنی من باک ندارم ولی در پارسی صفت است بمعنی بی پروا چنانکه شیخ محمود شبستری در گلشن راز در معنی عبارت حدیث قدسی گفته است: جناب کبریائی لا ابالی است منزله از قیاسات خیالی است کلمه «لم یزرع» در عربی فعل است ولی در پارسی صفت است بمعنی ناکشت.

کلمه عالم در عربی مذکر است ولی در پارسی مشترك است میان مذکر و مؤنث میتوان گفت زنی عالم یا مردی عالم زیرا واژه های پارسی مذکر و مؤنث ندارد و صفت باموصوف مطابقه نمیکند و قاعده بی هم در این باره در پارسی نداریم راست است که عالم صفت عربی و کلمه بی است مذکر ولی در ترکیب پارسی که بکار رود تابع دستور زبان پارسی است و مطابقت صفت باموصوف درنر و ماده از قواعد ترکیب عربی و برخی زبانهای دیگر است نه پارسی.

کلمه اخلاق در عربی جمع است ولی در پارسی مفرد است از اینروست که گاهی دوباره جمع بسته میشود چنانکه کلمه های طابه، عمله، فیوض، بیوت، ارباب، حروف را که جمعند به طلبه ها، عمله ها، فیوضات، بیوتات، اربابها و حروفات جمع می بندند از اینروست که اخلاقی، طلبگی عملگی، یاربابی. با «ی» نسبت بکار میرود در صورتیکه در پارسی و عربی نسبت دادن بجمع غلط و ناهنجار است در پارسی ما ناهنجاری و گوشخراشی اخلاقی را نمیفهمیم پیش ما شاید ربی و خلقی که در عربی درست است ناهنجار باشد و اخلاقی و اربابی که نادرست است هنجار چنانکه برای عربی زبان نیز شهرهائی و شهری یکنواخت است برای عرب اخلاقی و اربابی چنان ناهنجار و گوشخراش است که خربزه شهرهائی برای ما.

علیه و له هم گرچه در عربی مرکب است از حرف اضافه «علی» و «ل» و ضمیر متصل «ه» ولی در پارسی این دو کلمه اسم و بسیطند علیه و له در عربی بمعنی بر او و برای اوست پس جزءها معنی دارد ولی در پارسی رویهم رفته بمعنی زبان و سود است جزءهای این دو کلمه معنی ندارد که حرف اضافه و ضمیر رویهم رفته چون يك کلمه بسیط معنی دارد دیگر اینجا وقتی «علیه» معنی ندهد درست است که «بر» بسر آن افزایند و با بودن اسم یا ضمیر منفصل باخران ضمیر متصل آورند و بگویند بر علیه فریدون یا بر علیه او و هیچ حشوی هم لازم نیاید زیرا نه «علی»

معنی دارد تا «بر» بسر آن حشو باشد و نه «ه» معنی میدهد تا بودن اسم یا ضمیر منفصل «او» حشو باشد اگر «ه» در آخر «علیه» و «له» معنی و مرجع می‌داشت باید در مؤنث می‌گفتند بر علیهای مریم و در تشبیه و جمع بر علیهما و بر علیهم مردان یا بر علیهن زنان و در دوم شخص بر علیه تو و بر علیه شما و در اول شخص بر علیه من و بر علیه ما غلط می‌بود و باید در دوم شخص می‌گفتند بر علیک تو و بر علیکم و بر علیکن شما و در اول شخص می‌گفتند بر علی من و بر علینای ما اینها همه درست است ولی حرف اینجا است که اگر چه «بر علیه» درست است ولی با بودن کلمه‌های پارسی زبان و سود چرا علیه و له را بکار بریم خرمان که بگل نمانده چرا نکویم داد گاه بسود فریون و بزبان فرهاد رأی داد. یا ایران بسود متفقین و بزبان محور اعلان جنگ داد عیب کار اینجا است که عربی مآبان ناشی بکلمات عربی که در پارسی بکار می‌رود بچشم يك کلمه عربی مینگردند نمیدانند که این کلمات نیز مانند سیدهای ایران دیگر رنگ عربی خود را از دست داده‌اند و باید بآنها بچشم پارسی نگریست چنانکه مردم عربی ندان مینگردند اساساً فهم يك عربی دان از کلمات عربی که در پارسی بکار می‌رود جز فهم يك عربی ندان است يك عربی دان از کلمه مکتب‌خانه دو خانه می‌فهمد یکی از مکتب یکی از خانه در صورتیکه يك عربی ندان از مکتب معنی خانه نمی‌فهمد معنی خانه را از خانه مکتب‌خانه می‌فهمد از مکتب فقط آموختن نوشتن و خواندن می‌فهمد يك عربی دان از کلمه اولیتر یا اعلمتر یا ارشدتر دو برتری می‌فهمد ولی عربی ندان يك برتری بیش نمی‌فهمد از اینروست که مثل سعدی نیز اولیتر را درست شناخته و بکار برده است و از اینرو باید کلمه‌ها دیگر بمعنی جارچی را که در کتابهای پارسی بکار برده‌اند بصیغه اسم فاعل خواند و منادی را بمعنی ندا دانست نه بصیغه اسم مفعول یا مصدر میمی چنانکه برخی پندارند.

از اینروست که معنی کلمه‌های عربی رایج در پارسی را نباید از کتابهای لغت عربی یافت باید از مورد استعمال آنها در پارسی بدست آورد زیرا معنی پارسی آنها جز معنی عربی شانست هنوز در پارسی کتاب لغتی نداریم برای معنی لغتهای عربی که در پارسی بکار می‌روند «اندراج» کتاب لغتی است که خواسته این کار را بکند ولی نتوانسته او هم معنی لغتهای عربی رایج در پارسی را از روی کتابهای لغت عربی بدست آورده

در پارسی کلمه هائی بکار می‌رود که بشکل کلمه‌های عربی است ولی عربی نیست مانند نزاکت که هموزن کلمه‌های عربی است ولی عربی نیست گویا ماده نازک فارسی را بقالب عربی ریخته‌اند گاه وزن و ماده را از عربی گرفته‌اند با اینهمه کلمه عربی نیست زیرا آن ماده در عربی باین وزن نیامده ولی فارسی زبانان ساخته و بکار برده‌اند مانند فخم و ضخیم و چنجه که این کلمه‌ها در پارسی بکار می‌روند ماده آنها عربی است و وزن هم عربی با اینهمه در عربی بکار نرفته‌اند در عربی فخم و ضخیم بوزن نرم بمعنی فخم و ضخیم و جناح بوزن و

معنی گناه ۱ آمده اینگونه کلمه‌های مانند فخیم و ضعیف و چنجه و نژاکت رانه در فرهنگهای عربی میتوان یافت نه در فرهنگهای فارسی هنوز در این باره فرهنگی نندیده‌ام ولی شنیده‌ام آقای فروزانفر استاد دانشگاه کتابی در این باره فراهم آورده اند که ناتمام مانده این کار از ایشان بخوبی برمیاید کاش این کار بزرگی که آغاز کرده‌اند بانجام رسانند

شکفتا این از خطاهای درس خواندگانست که علیه را بجای بر علیه بکار میبرند مردم درس نخوانده این گونه خطاها را ندارند اینها را باید از اغلاط خواص دانست چنانکه خواص موقتاً بغلط موقه مینویسند نمیدانند که در آخر کلمه وقت و صوت ریشه کلمه و باصطلاح لام الفعل است نه تاء تانیث و پسوند که بصورت «ة» گرد نوشته شود و در حال وقف به «ه» بدل شود آن «ة» تانیث زاید است که با دوز بر بی الف بصورت «ة» گرد نوشته میشود و چنانکه هنوز بسیاری از دستخواندگان مومالیه را مومی الیه بغلط با «ی» مینویسند نمیدانند که در عربی هم مومالیه با الف نوشته میشود زیرا این الف بدل از همزه است نه «ی» و این کلمه مهموز اللام است نه ناقص آن ناقص است که از مرتبه چهارم بیلا بصورت ی نوشته میشود اگر چه واوی باشد به بینید بسیاری از دانشمندان میگویند و درست هم میگویند که دعوا، ماجرا، تمنا، عیسا، موسا، مصطفا، مرتضا، تقاضا و مانند اینها را باید با الف نوشت زیرا این کلمه‌ها در نوشتن پارسی باید تابع خط پارسی باشند و در خط پارسی الف بصورت ی نداریم اینان مومالیه را که در عربی هم با الف نوشته میشود در پارسی با «ی» مینویسند

از موضوع دور شدیم باینجا رسیدیم که اگر چه بر علیه و بله درست است ولی سری که درد نمیکند دستمال نباید بست ما که پارسی آنها سود و زبان را داریم بهتر است همانها را بکار بریم اکنون میخواهم سخنی باریکتر بگویم که بسی سودمند است

در گفتن و نوشتن تا بتوانیم از حرف سود جوئیم نباید اسم یا فعل بکار بریم چنانکه سعدی و دیگر نویسندگان زبردست همین کار را کرده‌اند سعدی میگوید: «شیادی گیسوان بر تافت که علویم و با قافله حجاز بشهر در آمد که از حج میایم و قصیده‌یی پیش ملک برد که شاعرم.» به بینید سعدی در این عبارت همه جا يك «که» بجای يك جمله آورده و سخن را هر چه کوتاهتر و شیرین تر و بفهم نزدیکتر گردانیده اگر ما باشیم مینویسیم شیادی گیسوان بر تافت و چنین اظهار کرد که علویم یا وانمود کرد که از حج میایم یا گفت که شاعرم اینست نمونه‌یی از سهل و مستح که بیشتر در باره سعدی میگویند و کمتر نشان میدهند

اینجا هم میتوانیم بجای علیه و له و زبان و سود از حرف بر و برای سود جوئیم زیرا در پارسی «بر» زیانرا میرساند و «برای» سود را چنانکه میگویند «از ماست که بر ماست» یا میگویند این پیشکش را برای شما فرستاده‌اند نباید گفت از ماست که بر علیه یا بزبان ماست یا این پیشکش را بله یا بسود شما فرستاده اند درین مورد هم بهتر است بگوئیم داد گاه برای

---

۱- یکمان جناح معرب گناه است در قرآن نیز بهمین معنی آمده این گمان گذشته از وزن و تشابه و توافق حروف از آن است که در این ریشه جر همین واژه با این معنی و مناسب این معنی نیامده

فریدون بر فرهاد رأی داد راستی اگر بگوئیم ایران برای متفقین بر محور اعلان جنگ داد چه از دست داده ایم؟

سود جستن از حرف کلامرا بسیار کوتاه و شیوا و بفهم نزدیک میگرداند برای نمونه مینویسم شما میتوانید بجای اسم «مال» حرف «از» را بیاورید و بگوئید این کتاب از من است یا از بوعلی سیناست این خیلی ساده ترست تا بگوئید این کتاب مال من است یا تصنیف بوعلی است بجای «بدون گفتگو» باید بگوئید «بی گفتگو» گاه میتوانید يك فعل بیاورید بدو معنی ولی بادو حرف اضافه مثال:

۱ - ساعت از کار افتاد و بکار افتاد که دو حرف «از» و «به» مایهٔ اختلاف معنی فعل است  
۲ - از ان کار پرداختم (یعنی تمام کردم یا صر فتنظر کردم) باین کار پرداختم (یعنی مشغول شدم یا شروع کردم) از آنکار باین کار پرداختم .

۳ - فریدون از آنخانه درآمد (یعنی بیرون آمد) و باین خانه درآمد (یعنی داخل شد) فریدون از آنخانه باین خانه درآمد .

۴ - از راه چپ گرائید . (یعنی منحرف شد و رو گردانید) براه راست گرائید . (یعنی متمایل شد و رو آورد) از راه چپ براه راست گرائید

۵ - او را از کار واداشت (یعنی مانع شد) بکار واداشت (یعنی گماشت و وادار کرد)

۶ - اعلان دانش را از سقراط آموخت (یعنی یاد گرفت) و بارتو آموخت (یعنی یاد داد)  
عبارت زشت و ناهنجار «غیر قابل قبول» و «غیر قابل رؤیت» و مانند اینها که در نوشته‌ها و

گفته‌های امروز رایج است از همینجا پیش آمده که فرنگی ما بان خام و از زبان مادری نا آگاه بجای حرف اسم بکار بردند در انگلیسی و فرانسه کلمه‌های Inacceptable و Invisible و مانند اینها را دیدند چون توانگری گرسنه که بدریوزه از دیگران پاره‌بی نان گیرد بجای ترجمه پیارسی درست - نپذیرفتنی و ندیدنی - بربی «غیر قابل قبول» و «غیر قابل رؤیت» ترجمه کردند ندانستند که پیشوند In و پسوند able در فرانسه و انگلیسی ادات است نه اسم و با کلمه اصلی accept و مانند آن چنان میآمیزند که يك کلمه میشوند ولی کلمه‌های «غیر» و «قابل» اسمند و با کلمه‌های اصلی قبول و رؤیت و مانند اینها نمی آمیزند استقلال خودشان را از دست نمیدهند تا يك کلمه گردند از اینروست که «غیر» و «قابل» با کسره بکلمه‌های اصلی اضافه میشوند بصورت مرکب تقییدی نه مزجی و ناچار عبارت دچار عیب تتابع اضافات میگردد هم از اینروست که Inacceptable و مانند آن که مرکب مزجی و يك کلمه است بیک ضربه و يك تصور معنی را بذهن شونده یا خواننده می افکند ولی «غیر قابل قبول» که مرکبی است تقییدی از سه کلمه ، معنی را بتدریج بچهار ضربه و چهار تصور بذهن می‌آورد بیچاره خواننده یا شونده از هر يك از کلمه‌های «غیر و قابل و قبول» ناید يك معنی

۱ - امید است از اینکه این نامه‌های یونانی را بات و غ نوشته‌ام دلگیر نشوید که در پارسی چنین باید نوشت

تصور کند آنگاه مغز با يك عمل جمع این سه معنی را با هم جمع کند تا يك معنی «پذیرفتنی» بذهن آرد البته ذهن در این چهار تصور بقدری تند کار میکند که فهمیده نمیشود مگر پس ازین تجزیه عقلی که گفتیم ولی مغز انسان بی آنکه بدانند از کجاست خسته میشود اگر این فرنگی مآبان از زبان مادری خود آگاه بودند در ترجمه In بجای «غیر» از پیشوند نفی «نه» و در ترجمه able to بجای «قابل» از پسوند لیاقت (ی) سود میجستند و بجای کلمه اصلی Accept و مانند آن مصدرهای پذیرفتن و مانند آن را میگذاشتند و بجای «غیر قابل قبول» و «غیر قابل رؤیت» و «غیر قابل سؤال» و «غیر قابل مزج» میگفتند پذیرفتنی، ندیدنی، نپرسیدنی، نیامیختنی، نگفتنی و جز اینها در پارسی «نه» پیشوند نفی و «ی» پسوند لیاقت با کلمه‌های اصلی میامیزند و بصورت مرکب مزجی و يك کلمه در میآیند و ترجمه درستی از اینگونه کلمه‌های فرنگی میگردند

بہتر است هنوز ہم این کلمه‌ها را سبک کرد آنجا کہ مسند باشند نون نفی را از دوش مسند برداشت بدوش رابطه گذاشت بجای عبارت «این درخواست پذیرفتنی است» باید گفت «این درخواست پذیرفتنی نیست» تنها در حال صفت باید نون نفی را بحال خود گذاشت و گفت در خواست پذیرفتنی، راژ نپرسیدنی، سخن نگفتنی.

گفتیم بہتر است از آنکہ در حال مسندی ہم آزادید خواستید نون نفی را بمسند میدہید مسند را منفی و جملہ را مثبت و با اصطلاح قضیہ را معدولہ میاورید و میگوید «این درخواست پذیرفتنی است» خواستید نون را برابطہ میدہید و مسند را مثبت و جملہ را منفی میاورید و میگوید «این درخواست پذیرفتنی نیست» اگر برای معنی اصلی واژہ پارسی رایجی دم دست ندارید مانند غیر قابل تغییر باید بجای «ی» از کلمہ «پذیر» سود جوئید و بگوئید تغییر ناپذیر یا از کلمہ «درخور» سود جوئید و جملہ را منفی میاورید و بگوئید «درخور تغییر نیست» یا کلمہ اصلی را با کک فعل «کردن» مرکب کنید و بگوئید «تغییر نکردنی» و بجای غیر قابل تحمل بگوئید «تاب نیاوردنی» در مصدر مرکب پیشوند «نه» و پسوند «ی» را بجزء دوم بیفزائید در پایان مادہ ۴۸ اصلاحی از قانون اساسی کہ امسال بتصویب مجلس مؤسسان رسید باید مینوشتند موادی از قانون اساسی کہ در بارہ سلطنت و مذہب جعفریست ہموارہ با ہمیشہ تغییر ناپذیر است یا ہر گز تغییر پذیر نیست ولی نخست با قید مثبت و جملہ منفی نوشته بودند «الی الابد قابل تغییر نیست» یکی از وکیلان از روی غریزہ دریافت کہ این عبارت بمقصد نارسا است و شاید خلاف مقصد را برساند پیشنهاد کردہ بود بجای آن بنویسند «الی الابد غیر قابل تغییر است» بدینوسیلہ جملہ را مثبت و مسند را منفی کردند اگر چه با این پیشنهاد بجا عبارت زشت تر شد ولی از نظر معنی عبارت درست و موافق مقصد شد زیرا در صورت نخست کہ جملہ منفی بود و قید مثبت نفی بقید «الی الابد» میخورد نہ باصل قابلیت تغییر شرح این مطلب اینست کہ جملہ یا مثبت است یا منفی قید ہم یا مثبت است یا منفی پس از نظر

وقوع قید مثبت و منفی در جمله مثبت و منفی چهار صورت تصور میشود بدینقرار:

- |                          |       |  |
|--------------------------|-------|--|
| ۱- جمله منفی قید مثبت    | مانند | من همیشه یا همواره یا هر روز ورزش نمیکنم |
| ۲- جمله منفی قید هم منفی | مانند | من هرگز یا هیچ ورزش نمیکنم               |
| ۳- جمله مثبت قید هم مثبت | مانند | من همیشه یا همواره یا هر روز ورزش میکنم  |
| ۴- جمله مثبت قید منفی    | مانند | من هیچ یا هرگز ورزش میکنم                |

در صورت اول نفی بقید بر میخورد نه بمقید و معنی عبارت نفی همیشگی و دوام ورزش است نه اصل ورزش صورت دوم که جمله و قید هر دو منفی است همیشگی و دوام نفی را میرساند صورت سوم همیشگی و دوام اثبات را میرساند صورت چهارم در فارسی غلط است ولی در انگلیسی درست است زیرا نفی قید برای نفی مقید هم کافی است مانند I have Nothing چنین جمله را باید در فارسی منفی ترجمه کرد و گفت من هیچ ندارم ولی در انگلیسی اگر بگوئید I have not nothing چنان غلط است که در پارسی بگوئید « من هیچ دارم » اینها که گفتیم در حالی است که قید کلی باشد نه جزئی و گر نه در قید جزئی مانند گاهی یا پاره‌یی یا برخی این تفاوتها در معنی پیش نیاید

ناگفته نماند که گاهی با اینکه جمله منفی و قید مثبت است باز نفی بقید بر نمیخورد که قید بنفی بر میخورد چنانکه در عبارت « نباید بروی » نفی بقید الزامی (باید) بر نمیخورد تا جواز رفتن بجا ماند بلکه قید لزوم بنفی رفتن میخورد و معنی « نباید بروی » « باید بروی » است بعبارت دیگر قید منفی است نه نفی مقید چنانکه در آیه ۵۴ از سوره الانفال در عبارت « وان الله لیس بظلام للعبید » مبالغه یا دوام<sup>۱</sup> نفی ظلم است نه نفی مبالغه یا دوام ظلم یعنی خدا بسیار یا همواره غیر ظالم است نه خدا خیلی یا همواره ظالم نیست تا کثرت یا دوام ظلم نفی شود و اصل ظلم بجا ماند باید دانست که معمولاً هر جا جمله منفی و قید مثبت است نفی بقید بر میخورد آنجا که قید به نفی برخورد سماعی است نه قیاسی در قدیم وقتی میخواستند بطور صریح نفی بقید برخورد ادات نفی را از سرفعل بسر قید میاورده اند مثلاً نمیگفته اند « همیشه ماهی بدام نیفتد » میگفته اند « نه همیشه ماهی بدام افتد » چنانکه در این شعر آمده « نه هر که چهره برافروخت دلبری دارد »

این هم ناگفته نماند که پسوند « ی لیاقت » که در آخر کلمه های نگفتنی، نپذیرفتنی آوردم با پسوند « الك » که در نوشته های کسروی تبریزی می یابیم<sup>۲</sup> با آنکه نزدیک است دوفرق بزرگ دارد

- ۱- فرق لفظی و آن اینست که « ی » باخر مصدر میاید و « الك » باخر فعل امر مانند خوردنی، خوراك، پوشیدنی، پوشاك، نوشیدنی، نوشاك
- ۲- فرق معنوی و آن اینست که « ی » بمعنی قابلیت است « خوردنی » یعنی آنچه قابل خوردن

۱- باعتبار آنکه ظلام را صیغه مبالغه گیریم یا صیغه نسبت

۲- پسوند « الك » را کسروی تبریزی شناخت و همه جا بکار برد

# قطعه ماده تاریخ و وفات میرزا محمد خان قزوینی

علامه نامدار و استاد بزرگوار طب نراه

## اثر طبع استاد، آقای جلال الدین همایی متخلص بسنا

همنام پیامبر محمد  
شرحش نتوان بصد مجلد  
در حوصله بیان نگنجد  
کاورانه کرانه بود و نه حد  
از پرتو رأی او مشید  
صد همچو کسایب و مبرد  
در لوح جهان بود مخلد  
از وی سنن ادب مجدد  
چون ساخت زخشت و خاگ مرقد  
پیغامبر ادب محمد ۱۳۶۸

قزوینی پور عبدوهاب  
مجموعه فضل کز مقامات  
تفصیل معانی بدیعش  
دریای علوم و فنج آداب  
بنیاد بلند و کاخ تحقیق  
در محضر او کمینه شاگرد  
خودگرچه برقت نام نیکش  
پیغمبر علم بود و گردید  
پرسید سنا ز سال فوتش  
و هاب بجمع آمد و گشت

است ولی «اك» معمول بودنرا میرساند «خوراك» یعنی آنچه معمولاً میخورند مثلاً علف برای انسان قابل خوردنست ولی معمولاً آنرا انسان نمیخورد ولی گوسفند معمولاً آنرا میخورد پس علف خوراك گوسفند است ولی خوراك انسان نیست اگر چه برای او خوردنی است مثلاً يك جامه برای ملتی پوشیدنی است و برای ملتی دیگر پوشاك عبا برای انگلیسی پوشیدنی است برای عرب پوشاك يك جامه برای یکی در يك فصل پوشیدنی است در فصلی دیگر پوشاك پوستین برای يك ایرانی در تابستان پوشیدنی است و در زمستان پوشاك . ماپسوند «اك» را در آخر کلمه های خوراك و پوشاك می یابیم بیگمان این پسوندها برای این دو کلمه درست نشده برای فعلهای دیگر هم بکار داریم مثلاً میخواهیم بگوئیم زبان چینی را در ایران معمولاً نمی آموزند نمیتوانیم بگوئیم زبان چینی در ایران آموختنی نیست زیرا این غلط است زبان چینی هم در ایران قابل آموختن است اگر چه معمولاً نمیآموزند باید بگوئیم زبان چینی در ایران آموزاك نیست یعنی معمولاً نمیآموزند در باره شراب که مسلمانها معمولاً نمینوشند باید گفت شراب نوشاك مسلمانها نیست اگر چه برای آنها نیز نوشیدنی است مثلاً میگوئیم آب جو و نان گندم نوشاك و خوراك مردم بانواست آب جوی و نان جو نوشاك و خوراك مردم بینوا .

نکفته نماند گاهی «ی» برای توصیف کمال صلاحیت و خوبی چیزی است مثلاً میگوئیم این خوراك خوردنی است یعنی بران خوردن در کمال خوبی و شایستگی است

تهران ۲۴ تیر ماه ۱۳۲۸ خورشیدی سید احمد خراسانی